

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم آقا می گفتند ما یکدفعه رفتیم مسجد سپهسالار همین مسجدی که الان میدان بهارستان است رفتیم مجلس ختمی بود و بعد نشسته بودیم افراد هم می آمدند می رفتند علما، حجج، می آمدند دیگر بر حسب مراتب یکی بلند می شود یکی نمی شود و یکی صلواتی و که آنجا بود مسئول مدرسه و خادم، تحویل می گرفت و دیگر می گویند واردش کن، فلانی آمده آیت الله فلان واردش کن یعنی چندتا هندوانه و خربزه و کدوتنبل از اینها بگذار زیر بغلش که خیلی ابهتش بیشتر بشود گفتند در این موقع یکی آمد خوب ما این را می شناختیم بدبخت هر را از بر تشخیص نمی داد، دیدیم این خادم داد زد صلوات پشت صلوات حضرت آیت اله فلان خوب این را همه می شناسند این اینقدر صلوات نمی خواهد حالا یکی باشد خیلی آقا باشد صلوات، بعد مشخص شد قبلا از اینکه بیاید رفته دم خادم را دیده است رفته مساله را حل کرده است خلاصه آن هم هیچی صلوات ول نمی کرد بابا خوب یکی فرستادی برایش بس است دیگه دوتا سه تا پنج تا چه خبر است؟! شاعر است شاعر باید محفوظ باشد شاعر داریم تا شاعر! کشیدن سجاده از زیر پای مرحوم آقای قاضی هم شاعر است! با سنگ زدن و شیشه مسجد ایشان را شکستن شاعر است! تهدید به قتل هم شاعر است! هرکدامش شاعر است.

قد آورد علی قولهم إن الشیئین من نوع واحد یمتاز أحدهما عن الآخر إن المحل المحل بالزمان بأن الزمان نفسه إذا كان مقدارا لحركة الفلك فمحلّه جسم واحد فیها ذا یمتاز مع وحدة المحل جزء منه من جزء آخر.

بحث امروز خیلی مطلبی ندارد، مرحوم آخوند در اینجا می خواهند یک نوع التیامی ببخشند در عبارات و تعبیراتی که از بعضی از بزرگان آمده است مانند مرحوم شیخ الرئیس و بعضی از افراد دیگر در مورد بهمینار هم ایشان فرمودند که تشخیص در بعضی از موارد به معنای امتیاز و تمیز است و نه اینکه تشخیص به همان معنای حقیقی که تعیین باشد که برگشتش به وجود است چون عرض شد آنچه که موجب می شود تحقق خارجی صورت بیبوند عبارت است از همان خصوصیت وجودیه شیء که بواسطه آن خصوصیت هم خودش تعیین پیدا می کند و هم باعث امتیاز خود از سایرین خواهد شد و ما بواسطه او آن امتیازات را از دیگران احساس می کنیم به این می گویند تشخیص و اما در بعضی از موارد پیش آمده که بجای تمیز، تشخیص گفته شده است وقتی که بین دو شیء یک نوع وحدتی وجود دارد

امتیاز یکی از دیگری بواسطه همان هیئت او ست این هیئت خارجی او موجب می شود این اینجا از دیگری امتیاز پیدا می کند چطور در طایر، بین طایر و بین ولود آنی که بچه می زاید آن مساله مشخص است شما دو کبوتر، دو حیوان، دو خفاشی که یکی نر است و دیگری ماده است وقتی که حرکت می کند آنی که دنبال ماده حرکت می کند مشخص می شود از دیگری یا فرض کنید دو تا کبوتر دیگر دو تا حیوان دیگر آن نحوه هیئت خارجییه اوست که موجب امتیاز بین او و بین دیگران خواهد شد. مساله ای که در اینجا مطرح شده است یک ایرادی مطرح کردند که بر آن اساس مرحوم آخوند مساله را به آن امتیاز ذاتی زمان کشاندند صحبت این است که اگر دو شیء در یک نوع واحد با هم در آن حقیقت نوعیه شان متحد باشند پس بنابراین اختلافشان این اختلاف می شود اختلاف زمانی در صورتی که محل، محل واحد باشد فرض کنید که اگر یک هیئت بر یک محلی عارض بشود آن امتیاز آن هیئت و آن وضع، نسبت به وضع دیگر در صورت اتحاد محل اختلاف زمان است وقتی که الان من در اینجا به این وضع نشستم و یک ساعت دیگر هم همین وضع را دارم پس این فرق بین این وضع و بین وضع دیگر چیست؟ در صورتی که هر دو این یک مقوله است و در تحت یک نوع است این اختلافش اختلاف به زمان است. زمان این وضع در فلان ساعت بوده و این تبدل پیدا می کند به ساعت فلان، بدون این که خود وضع تغییر پیدا کند و خود آن هیئت آن خصوصیت خودش را عوض کند و موقعیت خودش را تغییر بدهد اشکالی که در اینجا شده این است که در مساله زمان این قضیه ایراد شده زمان گفتم که عبارت از حرکت فلک است و آن کمیت حرکت است که زمان را تشکیل می دهد وقتی فلک بر همان هیئت سابق این زمین را ثابت و افلاک را به دور زمین اینها در حال حرکت می دیدند تفاوتی نمی کند علی کل حال این حرکت است که موجب وجود زمان است چه شما زمین را متحرک بدانید بدور خود و بدور خورشید یا اینکه زمین را ثابت و آنها را متحرک بدانید این تفاوتی از نقطه نظر کمیت ندارد و به آن کمیت زمان گفته می شود یک ساعت یعنی حرکت زمین از یک نقطه به نقطه دیگر یا از یک منطقه به منطقه دیگر در منطقه البروج که حرکت به دور شمس دارد در هر کدام از این مناطق که قرار بگیرد آنجا برای او اسم خاصی است و وضع خاصی دارد و این حرکت افلاک بر

یک جسم واحد واقع می شود پس وقتی که این جسم، جسم واحد است چطور شما یک جزئی از زمان را بر جزء دیگر می توانید امتیاز بدهید؟ جسم، جسم واحد است آن جسم واحد در حال حرکت است و شما چیزی ندارید که با او امر ثابتی باشد و بواسطه آن امر ثابت بتوانید بین این دو حرکت را بتوانید امتیاز بدهید این اشکالی که نسبت به این قضیه شده است جوابی که مرحوم آخوند می دهند

جواب روشنی است جواب این است که امتیاز خودش فی حد نفسه روشن است و امتیاز روز یکشنبه از روز دوشنبه، به نفس خود یک شنبه و دوشنبه بودن است یعنی خود یک شنبه بودن ذاتا امتیاز دارد از روز قبل و روز بعد خودش و نیازی به محل ندارد که یک محلی مختلفی داشته باشد عروض این زمان بر آن محل با عروض این زمان بر محل دیگر تفاوت کند خود نفس این عارض که عبارت است از زمان، این خودش اختلاف ماهوی دارد و موجب امتیاز یکی از دیگری خواهد شد و همین مساله در مورد عدد هم صدق می کند عدد دو مقدم است بر سه و مؤخر است از یک. نفس این عدد از نظر ماهیت و از نظر حقیقت و رتبه اقتضای امتیاز می کند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگری، این مساله به این کیفیت است. لذا در کلمات بزرگان مثل مرحوم شیخ الرئیس در آنجائی که بحث تشخیص را می کنند ما متوجه می شویم که مقصود از تشخیص آن تعیین خارجی نیست چون تعیین خارجی حقیقتش به زمان است آن به خود وجود است آنچه که موجب امتیاز است ممکن است علل مختلفی داشته باشد و کلام شیخ الرئیس در اینجا به یک مقوله برمی گردد ایشان می فرمایند از بین مقولات تنها مقوله ای که خودش فی حد نفسه اقتضای تشخیص را می کند بدون شیء دیگر و بدون امر دیگر، وضع است. البته به ایشان اشکال شده است و مرحوم صدرالمتالهین اشکالی که کردند گفتند فقط وضع نیست که خودش اقتضای امتیاز را می کند بلکه یک هیئت با هیئت دیگر این خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز و تفارق بین دو را می کند بلکه به این غیر از هیئت خود زمان هم، آن اقتضای امتیاز را می کند زمان گذشته قطعا امتیاز دارد با زمان حال و زمان آینده پس بنابراین انحصار امتیاز در مقوله وضع و اینکه نفس مقوله وضع فی حد نفسه بدون ملاحظه محل، خودش فی حد نفسه اقتضای امتیاز را می کند این مساله صحیح نیست چون در همه مقولات کم و کیف و امثال ذلک آن ملاحظه محل عروض این مقوله است که موجب افتراق است. ولی خود وضع یک مقوله ای است که فی حد نفسه این اقتضای امتیاز را می کند شما وقتی که یک هیئتی را مشاهده بکنید، این هیئت یک عرضی است که عارض بر محل می شود و موجب دگرگونی و امتیاز آن محل از سایر و بقیه می شود این هیئت است که این امتیاز را می رساند و آن شخص ممکن است باز هیئتش را عوض کند الان یک شخصی چهارزانو نشسته بعدا تبدیل می شود به دوزانو همان شخص است. محل، محل واحد است منتهی خود آن وضع شما می بینید تغییر پیدا کرد، با تغییر وضع شما امتیاز را می فهمید در حالتی که فرد یکی است و عوض نشده کسی به او اضافه نشده یا کم نشده و لکن این خصوصیت آن عارض است که فی حد نفسه موجب امتیاز او از بین بقیه است که در اینجا مرحوم آخوند می فرمایند که غرض مرحوم بوعلی از تشخیص، همان معنای امتیاز است نه معنای

تشخیص که به عنوان تعین و تحقق خارجی است که آن تحقق خارجی بالوجود است و غیر از وجود چیزی نمی تواند تعین و تشخیص را برساند این مطلب خیلی مساله ندارد.

بحث و تعقیب

وقد آورد علی قولهم إن الشئین من نوع واحد یمتاز أحدهما عن الآخر إن اتحد المحل بالزمان که این مطلب که گفتند دو شیء از نوع واحد امتیاز پیدا می کند یکی از دیگری، دو شیئی که در تحت یک نوع باشند اگر اتحاد محل داشته باشد این یمتاز أحدهما بالزمان، این امتیازش امتیاز به زمان است یعنی وقتی که یک عرضی عارض بر یک محل بشود همان عرض در صورت امتداد چگونه از آن دیگری امتیاز پیدا می کند؟ می گوید الان شما یک ساعت است اینجا همینطوری نشستی خسته نمی شوی؟ می گوید که نه بر من یک عرض عارض نشده است و آن چهارزانو بودن است بابا یک ساعت است اینجا نشستی این یک ساعت با آن قبلش فرق می کند این امتیازش امتیاز به زمان است. گرچه در اینجا این عرض، عرض واحد است و لکن بواسطه اختلاف زمان، هر نقطه از زمان با آن نقطه قبل بخاطر این خصوصیت در اینجا تفاوت می کند این ایراد چیست؟ این ایراد این است بان الزمان نفسه اذا كان مقداراً وقتی شما معیار امتیاز را، زمان آوردی خود زمان چه دخلی در امتیاز می تواند داشته باشد در حالتی که خودش قائم به یک محل است و آن محل عبارت است از همان جسمیت فلکیته، اذا كان مقدار لحرکه الفلك فمحل این زمان می شود یک جسم واحد که این جسم واحد زمان را به وجود آورده است و آن جسم واحد در حرکت خودش دارای اختلاف است پس بنابراین شما چیزی ندارید که بواسطه آن معیار بخواهید خود زمان را تقسیم کنید و بواسطه تقسیم زمان آن اشیائی که در تحت نوع واحد هستند بخواهید بینشان اختلاف قائل شوید فبماذا یمتاز مع وحدی المحل جزء منه من جزء آخر به چه چیزی امتیاز پیدا می کند؟ با وحدت محل جزئی از زمان از جزء دیگر در اینجا چون خود جسم، جسم واحد است و آن جسم واحدهم قابل تجزیه نیست پس بنابراین چیزی که موجب بشود زمان از آن زمان دیگر تجزیه بشود و اختلاف پیدا بکند نداریم پاسخی که دادن خیلی روشن است فرمودند که ان تمیز بین اجزاء زمان، تمیز بین زمان به خود زمان است کاری نداریم که آیا این زمان تعلق می گیرد به جسمیت فلك یا به جسمیت کره عرض یا شمس یا چیز دیگر، نه، خود این اجزاء زمان فی حد نفسه اینها با هم اختلاف دارند حالا این

جسمشان هر چه می خواهد باشد آن چه که زمان بهش تعلق گرفته هر چه می خواهد باشد فرقی ندارد. فإن المسمى بالزمان حقیقی متجددی متصرمی يك حقیقتی است که همیشه در حال تجدد و در حال گذشت است و لیست له ماهی غیر اتصال الانقضاء و التجدد ماهیتش غیر از اتصال انقضاء و تجدد چیز دیگری نیست یعنی حقیقت زمان حقیقت منقضی شدن يك مرتبه است و تجدد مرتبه دیگر است این حقیقت زمان است فالسؤال بأنه لم يختص يوم كذا بالتقدم علی يوم كذا چگونه است که روز یکشنبه جلوتر از دوشنبه است و بم أمتاز احدهما عن الآخر چه چیزی باعث امتیاز یکشنبه از دوشنبه شده است مع تشابهها و تساویها در حقیقت نوعیه اینها يك شیء هستند يرجع این سوال يرجع الی مثل ان يقال، مثل اینکه گفته بشود لم صار الفلك فلکا فلك، فلك شده خوب بخاطر اینکه خدا فلکش کرده است ما جعل الله مشمشى مشمشى بل أوجدهما خوب این هم همینطور است چرا آب، آب شده است؟ چرا نان، نان شده است؟ خوب آب، آب است خصوصیت آب همان چیزی است که جعل به آن تعلق گرفته است یعنی در اینجا خود ذاتیت شیء خودش دلیل بر وجود شیء است دیگر لم نمی خواهد و هلی نمی خواهد فان يوم كذا لا هويه له هیچ هویتی، سوی کونه متقدم علی يوم كذا، سوای این که این متقدم بر این روز و متأخر از آن روز و متمیز است از روز، و متمیز کما أن تقدم الاثنین علی الثلاثه طبعاً و امتیاز عنها تقدم به تقدم طبعی و امتیازش از ثلاثه لیس الا بنفس کون اثنین به خود این اثنینیت است و بتضح ذلك اتضحاً شدیداً این مطلب کاملاً روشن می شود با این مثالی که می زنیم بأن امتیاز ذراع من الخط عن نصفه امتیاز يك ذراع خط از نصفش لیس بشیء خارج عن نفس هویته این بواسطه چیزی خارج از ذات خودش نیست لانها مع قطع النظر عن الامور خارجی چون با قطع نظر از امور خارجی از این خط آن اموری که از این خط خارجند من المحل آن محلی که این خط بر او عارض شده است مثل کتاب یا زمان یا زمانی که این مدت امتداد این خط است از اول تا آخر اینها، من يك دفعه دستم را از اینجا می آورم به اینجا با این سرعت محدود این چهار ثانیه طول می کشد و لی با همین سرعت دستم را بیاورم تا وسط دو ثانیه طول می کشد الان فرق بین این نصف و بین این بواسطه چیست؟ این که زمان در اینجا نصف شده است ما در اینجا نصف می گوئیم یا اینکه محل را ما در اینجا بزرگتر می بینیم، می بینیم این در اینجا فرض کنید این بین دو نقطه این محل استیعاب بیشتری کرده از این جلد تا نصف این، ایشان می گویند اینها همه

معروضات خط معروضات خط ارتباطی به خط ندارد خود خط در هویت ذات خودش با نصف خودش تفاوت دارد حالا این محلش هرچه می خواهد باشد این مطلب را ما فوراً در ذهن ببریم ما اصلاً کاری به کتاب نداشته باشیم شما يك خط را در نظر بگیرید در ذهنتان فرض کنید بیست سانت حالا نصفش کنید آیا نصف احساس می کنید یا نمی کنید با اینکه اصلاً کتابی نیست دفتری نیست دری نیست هیچ چیزی وجود ندارد یعنی نفس خود تصور هویت شیء هویت این مقوله، نفس تصورش اقتضا می کند که شما آن فرق و اختلاف را ادراك کنید بدون اینکه محلی در اینجا چه محل و چه زمان نقشی در این امتیاز داشته باشد فقد علم أن التميز عن المشاركات النوعی تمیز از آن چیزی که در نوع با همدیگر هستند فرض کنید کمیت باشد کیفیت می خواهد باشد هرچه می خواهد باشد قد يحصل بنفس الحقیقی گاهی اوقات به خود حقیقت آن شیء تمیز حاصل می شود و ما نیازی به امر دیگر نداریم و ما وجد فی کلام الشیخ من أنه ليس شیء من المقولات يتشخص بذاته إلا الوضع امتیاز هیچکدام از مقولات ما نداریم از این مقولات عشره که تشخیص پیدا کند به ذات خودش بدون نیاز به امر دیگر مگر مقوله وضع و هیئت عارض برشیء، که آن خود فی حد نفسه بدون قیام به شیء این تشخیص دارد به ذات، این منظورشان تشخیص نیست منظورشان امتیاز است فمراده الامتیاز عن الغير مطلقاً مع وحدی الزمان امتیاز عن الغير مطلقاً با وحدت زمان یعنی در صورتی که زمان، زمان چه باشد؟ واحد باشد والا اگر زمان متعدد باشد در اینجا امتیاز به زمان است فانه لا يحصل الامتیاز مع وحدی الزمان، امتیاز با وحدت زمان حاصل نمی شود مگر به وضع فرض کنید بین دو شیء يك وضع وجود دارد در بین دو شیء در وحدت زمان این امتیاز، امتیازش به وضع است در صورتی که این وضع به دو محل تعلق بگیرد الان همه در اینجا چهارزانو نشستند ظاهراً بعضی ها دست گذاشتند زیر چانه شان بعضی ها دو زانو هستند الان در اینجا زمان زمان واحد است ولی وضع ها متعدد است فرق می کند این در اینجا وضع موجب اختلاف است ولی عکسش اگر حالا وضع، وضع واحد باشد زمان در آنجا زمان متعدد باشد دیگر در آنجا زمان است فرض کنید خود من که دارای يك وضع هستم از اولی که بحث شروع شده تا الان دارای يك وضع هستم آن که باعث افتراق بین وضعهایی است که همه در تحت يك نوع هستند آن باعث افتراقش چیست؟ زمان است شما زمان را بگیرید دیگر در اینجا بین اول و آخر و وسط نشستن دیگر تفاوتی

احساس نمی‌کند که آن را محصل امتیاز مع وحدی الوضع الا بالزمان با وحدت وضع مگر به زمان، اگر زمان متحد نباشد کیش داشته باشد و اما امتیاز کل وضع عن وضع حالا خود وضع از يك وضع دیگر نشسته با چهارزانو، چهارزانو با سه زانو، سه زانو با دو زانو، قیام و قعود و بقیه اوضاع دیگر عن القیام فحاله کحال امتیاز زمان عن زمان و مقدار حالش مثل زمان است خود نفس تربیع با تثلیث تفاوت می‌کند خود نفسش این دیگر احتیاجی به محل ندارد حالش حال امتیاز زمان است مقدار است از يك مقدار دیگر من آنه مما يحصل بنفس حقائقها این امتیاز حاصل می‌شود به خودش بدون احتیاج به شیء دیگر و التشنخ بالمعنی المذكور مرحوم آخوند می‌فرمایند این تشنخ با این معنائی که شد که امتناع اشتراك سایرین در این حقیقت و هویت شخصیت، با این بیانی که ما تشنخ را گفتیم نه آن تشنخی که به معنای امتیاز است خوب آن به معنای يك عرضی است این تشنخ که حدود وجودیه يك شیء از دخالت سایر تعیینها و سایر اشیاء و سایر موجودها به حریم خود ممانعت می‌کند این تشنخ قد یكون بنفس الذات خود این بنفس ذات است که فی واجب الوجود، خود ذات واجب الوجود فی حد نفسه این هر وجود دیگری را از خود دفع می‌کند می‌گوید من وجودم برای همه کفایت می‌کند این که وجود دیگر ندارد وقتی وجود واجب الوجود هست دیگر وجودی نه در کنار او قرار می‌گیرد و نه داخل در وجود او می‌شود و نه از وجود او کم می‌کند و تکه می‌کند و او را در کنار او می‌گذارد خود وجود واجب الوجود که اطلاقی است بنفس خود اطلاق، اقتضای مانعیت می‌کند از سریان وجودی دیگر به این وجود از ورود آن وجود دیگر به حریم آن وجود. لذا آنچه که در عالم وجود، از تعینات و ماده و امثال ذلك همه است هیچکدام اینها در کنار وجود واجب الوجود نمی‌تواند قرار بگیرد این محال است این همان مطلبی است که بین عرفا و بین حکما در این قضیه اختلاف است و قد یكون بلوازم الذات کالشمس گاهی به لوازم ذات این تشنخ مثل شمس می‌ماند فان الوضع هناك من لوازمها، با وضع در مورد شمس از چیست؟ از لوازم آن شمس است و قد یكون بعراض لاحق فی أول الوجود گاهی بواسطه عارضی است که این ملحق می‌شود به اول وجود و قد بینَ أنه من باب الوضع و الزمان لا غیر این وضع بر دو زمان است که مرحوم شیخ هم فرمودند و اما تشنخ النفس تشنخ نفس، این نفس چطور تشنخ پیدا می‌کند و چطور حقیقت پیدا می‌کند؟ آیا همان روح است که به شکل دیگری یا اینکه با روح تفاوت

می‌کند و جدای از اوست؟ این تشخیص نفس و تعین نفس و تحقق نفس، آنچه که ما داریم می‌بینیم بدن است نفس را که نمی‌بینیم این تشخیص نفس بواسطه علاقه‌ای است که بینها و بین‌البدن این ارتباطی که بین آن روح با بدن پیدا می‌کند این ارتباط او را مضیق می‌کند محدود می‌کند پائین می‌کشد از آن مرتبه‌ای پائین می‌کشد و محصور می‌کند در این بدن، به این علقه‌ای که با بدن ایجاد می‌کند برای او آن محدودیتی را که می‌آورد ما آن را اسمش را می‌گذاریم نفس. این محدوده را اگر از خودش بگیرد دارای يك وجود سعی می‌شود که با این نفس تفاوت می‌کند لذا نفس و روح اینها همه يك حقیقت واحده است تفاوت نمی‌کند منتهی به مرتبه‌ای دارای اسم خاصی است در مرتبه تعلقش به بدن است که به او نفس می‌گویند ولی در مرتبه چیز در آنجا داریم و نفخت فیه من روحی نگفته است: نفخت فیه من النفسی، نفخت فیه من روحی، داریم و همچنین روحه یصعد الیه نه نفسه یصعد الیه، روح در آنجا، آنی که جنبه تجردی پیدا می‌کند و اتصال پیدا می‌کند با آن مبدأ آن نفس نیست آن عبارت از روح است منتهی آن که تدبیر بدن را می‌کند آن عبارت است از نفس و تشخیص القوی البدنیه فبالبدن الذی هی فیه، تشخیص قوای بدنی به همان بدن است آن قوایی که در بدن منظوی است و هر کدام دارای هویت خودش است قوه شامه و اعصاب و عضلات و انبعاث عضلات و فرض کنید حرکات و اینها هر کدام دارای آن محلی است که این قوا قائم به آن محل است.